



هذا  
 كتاب مستطاب فربك  
 الملوك واسرار العجم المومنين  
 بحاماسب نام من استخراج  
 الحكيم النجيب حاماسب بن ابراهيم  
 برادر گشتاسب من ملوك  
 العجم حسب الفرائض جناب  
 ملك الكتاب در محمود  
 بکته بنو رطع  
 ۱۳۱۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13338

1

CHECKED 1003



# بسم الله الرحمن الرحيم

## ویدیاچه کتاب بعون الملک الوهاب

سپاس بقیاس احدی بجای پیمانی را نه است که قدرت توانا فی حرکات آسمان را بدو نیت  
و عموماً برافراشته و انجم ثوابت و سیار را بحکمت بالغه خویش چنانکه باید هر یک را  
بجای خود انباشته و نگاه داشت و در رفتار و سیر آنها جداگانه اثر و خاصیتی کنش است اشکال  
و بنیات آنها را بسببکی مخصوصی ایجاد فرموده که هر یک دلیل بر شریح و هدایت ذات پاکش باشد  
نظرات و حرکات هر یک را باختلاف قرار داده که بر وزن آنها وضعش ظاهر گردد و تسلیح و تقویتها  
لا تعد و انحصار هر یک را عطا فرموده که اعظم اتی قدرت و عظمتش شاید بسیار و از تحت بروج  
دوازده گانه در آورده که بسیار ی که بنیاتی که در کینیتی تازه و خاصیتی بی اندازه و احداث  
نماید تا قدم ذایش را بجای بابر باشد چه چنانکه که نیز اعظمش و اندک صحت و مترو برتری بخشود  
و مراد او پیوسته امر باشد از صور و نور فرموده که مثالی نام تجلیات انوار از لایه اش آماه فلک خفا  
را بکسب و استناده از شمس منصوب قرار نموده تا گواهی شود ظهور جلوات مکتوبه میر به اندر  
سیریدارش الهی شانه عاقل و لون طفوی ای برون از هم و قال قبل من خاک برف و  
من و قبل من تو برون از هم و ادراک قیاس زان فاده کل همه را التباس

عقل کل ز ادرک و انت با زماند با هزاران عجز و خویش راند حق عوفان تو را شتم  
 زان کیت عجز شیت تا ختم چون که ظاهر چسین عجز زنی نیست ما را حد و صفش انقی  
 لب نموند و بگوخت رسول که بچرخ زوای و الفضول صلوات و تحات بسیار بر سر  
 سلسله موجودات و احوال کائنات علت غائی انفرشش و سر حلقه ابد انش و منش و بیکل التوحید  
 محمدان تجرید و خلاصه التفرید محمد النور محلی الظهور محلی الخطاب قام عبد الله صدر نشین ابر  
 کی مع الله که تا ز عرصه قیاس و ادنی فرازند و لو ای ثم فی قنلی خاتم الانبیاء سید الاولیاء  
 و سید الاقصیاء و خاتم الصفا، الذی هو طایوس الابرار حضرت محمد مصطفی صلوات الله وسلامه  
 الی یوم لقاء الله سیمایان عمر و صید و وزیر و خلیفه و صهر اسد الله الخالد و مظهر الخراب  
 منظر العجایب سید الاوصیاء و سالار الاضیاء المتوج بتاج بلقی الذی یوفی شانه انما و لیکم الله  
 مستقر الابرار و قاتل النجوار و النصار و المسلمین و النصار و المسلمین و النصار و المسلمین و النصار و المسلمین  
 شیعه ابراهیم الخلیل مولانا و سیدنا و اماننا و باوینا و ثقتنا و نبونا و کاشف کربنا و بطین غیبنا  
 و حبیب قلوبنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لندا ملک الابرار و علی ولاده الامام الخالد  
 الله علیه و سلمین الی یوم المعاد اما لعین خبیث می بخار و بنده کم نام بی سر انجام آنچه کای  
 احباب و طالبین این کتاب استطاب میرزا محمد ملک الکتاب که آنچه صاحبان سیر و تواریخ می  
 نویسند شرح احوالات جاماسب حکیم این است که ظهور آن حکیم فی نظیر و غیره ۹۹۹ بعد از نبوت  
 حضرت آدم ابو البشر علیه السلام بوده جاماسب برادر کشتاسب بن لهراسب است و از جمله حکما  
 عجم است حکیمی بی عدل و دانشوری بی مثل و عدیل بوده خاصه فن نجوم چنانچه از استخراج  
 او در این کتاب معلوم می شود که کسب معارف و خدمت ز روست نمود و روزگاری شاکر و  
 چنگ که مباحثه بندی کرده تا در فنون حکمت مقرون بدش و پیش آمده و این کتاب که موسوم به  
 ملوک و انبرار عجم است بجاماسب نام معروف گشته از اوست که بنام کشتاسب خوانده و  
 گوایا بر مرغان نموده و مهارت انحران با طالع وقت نهاده و بر این ایجه کرده و حکم راند  
 و مدت پنج هزار سال از روزگار این سده را بدین گونه باز نموده و معظ امور را ظاهر ساخته  
 و از انبیا و سلاطین هر عصر خبر داده بدان که چون زمان ایشان در رسید که معلوم کردید که با

خبرها سبب مطابق با واقع بوده و از ظهور نبوت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و  
 اوصیاء آنحضرت و از کیفیت شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام در این کتاب  
 بهین منظور است و جانا سبب در روزگار خویش وزارت گشتا سبب داشت و پادشاه  
 فیصل امور مملکت را برای رویت او میگذاشت و در فن و در فن کار فارس  
 است و اسلام خیر تمام

کتاب مستطاب فرزند الملوک و امیر العجم المومنین  
 بجانا سبب نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس ایندرا که مار آفرینست که خواست با درو چنانکه خواهد آمد بعد خنجرین کوی جانا سبب  
 بنده شاه جهان دار کی بزرگ گشتا سبب پسیرا سبب که جاودان و زنده با و نام وی  
 بر بزرگی و غیر مودن نگاه کرد و بکمال احترام که اندر آسمان میروند و بجای آوردن انچه از ایشان  
 ای پدید آید از قوت و کردار ایشان و کمر بستن احوال دولت که اندر خاک و ایشان  
 چند مانده و چند روزگار برداشت گنده کی برود و چون باز آید بچه سبب باز آید و دین کی  
 ضعیف شود و چند مانده و ارس آن چگونه مردمانی باشد که دین مانا خیر گشتا سبب  
 چگونه گشتا بروی زمین ایران شهر اندر پادشاهی شاه جهان دار گشتا سبب است  
 من بنده انچه طاقت من بود بجای آوردم و یاد کردم از روزگار زردشت که بنده سبب  
 تا انوقت که طوفان بهمان مثلثه رسد و جهان آب گیر و چنانکه باول بود و تانج  
 طوفان که بگاد افردون بود یعنی پنجاه و پانصد و چهل و پنج سال بنهادم طالع زرد  
 و طالع آن قران که واجب کرد که زردشت بدو اندر پدید آید که بنده سبب است و انچه ارس  
 یکدیگر سبب آید پادشاهان و پنجم بران و در آنکه دم که بر آید زرد یا یاد کردی من سخن در از  
 گشتی دشوار بودی نگاه داشتن جمله زمین آید یکدم چه خاصه کردم زمین ایران بهر

از زمین توران و بهری از زمین هندوستان بهری از زمین روم و بهری از زمین چین  
 انقدر که بادشاهی گشتاسب است که خدا یکان نزد گشت فیر هر مردی را و بهر مردی  
 جدا جدا انقدر که پس فایده ندیدم اندر گفتاری بسیار و یاد کردم پادشاهان را که از  
 ملک نباشند و ملک بزرگتر ندانم پس آن که حالت ایشان چون ابطال الوقت  
 بنگرند و بداند پویشیده یاد کردم تا هر کسی که ناسزا باشد در نیاید و کفار را برابر  
 نرسد و مرتبه انانته نشود و چون انانته بخشش بدو رسد باب خدای عزوجل آسمانها را  
 و زمینها را در میان او بداشت و آسمانها را بگرداود کرد و ان کرد و سپاه بدست ستاره و  
 دو از ایشان ملک یکی اقباب یک ماه و پنج دیگر تیغ و سپاه و آسمانها بدو انده بر کرد  
 و این هفت ستاره روند و کرد و چنانکه خواست و ایشان را کرد آمدن و کبریا شدن  
 تقدیر کرد و بهر کرد آمدنی چیزی نوید آید چنانکه خواست وی بود و تقدیر کرده بود  
 باب نزد کا و حکما و قادیان پاکان همه ناشایستی و بی نیایان همه چیزی و ستارگان  
 هر چه بزرگتری را دو خانه بود تا ایشان چنانچه نامی خویش آید چیزی نوید آید و بزرگ  
 کاری نوید کنند بقدرت خداوند عزوجل و اقباب و ما هر یکی را یک خانه داد  
 که بوم ازین هفت ستاره هر یکی و بهر علتی سخن دراز شود پس آنچه واجب است بگویم  
 و حکم کنم بر آن مثال که پیشینگان گفته اند باب مرشد چنین یاد که هفت است  
 این چنین کیوان است که او را

باب

باب

باب  
 کیوان

زحل خوانند بنظم آسمان است و بهر سال  
 همه آسمان بگرد و گسرد و خشک و خشن  
 تراستی را شش دست است در  
 نیمه دو و از ده دست دارد اما بدانش  
 دست کار کند یک دست پس گمان دارد و یک  
 دست خرطوم پس دارد و یک دست هم  
 موش و یک دست تاج دارد و یک دست



مردم دار و آنچه بیکدست کاروی دارد و این شانی است که قلم تاخرو مندان جهان  
 بدانند که هر قدری بدین بندها اندر فعل کنسند و به زمان و به دوستی بهر خانه اندر کی بود و بماند از  
 آن خانه فعل کند اگر بخواهد از ششی بود و دست تاج سوی مشتری و او را چنانکه کند و پادشاهی  
 کرد و دروغ زن بیرون آید و دعوت بدو و اگر بخواهد آبی بود و تاج سوی ریش و او را  
 و کرد و گشتش هم تنگی کند و لیکن از جبهه نقصان گشتن گشت و کی حیوان چنانچه گشتن چنان  
 بی برکت باشد چنانکه سبب دیگر کند و آن تنگی از باز داشت و کند و پادشاهی بیرون رود با  
 و داد و گرو راست گوی و لیکن باینکه بماند و اگر بخواهد خاکی بود پادشاهی بیرون آید و در اعظم و باز  
 و روکت و در زمان بیرون آید و مهر بود و اگر بخواهد باوی بود و طوفان کند و آب چو شش کند  
 با یکدست خانه بود و بیکدست کرد و آن بود بماند از ده انخانه فعل کند و بماند از ده و نیروی آن خانه بود  
 کند و اثر پدید آید و خوشان به او دست شود اگر چنانکه هر دست به قسمی بگوید در از شود  
 و چون اندکی راه باز یابی پسند باشد پس که ماه کردیم و آنچه می آید همی گویم بماند از هر مشتری  
 مشتری و دیگر مشتری و او

المشتری



کرم و تراست و در شش هم فراخی و به همایی  
 از وی است و او را چهار دست است و در پیا  
 بهشت دست دارد و او را چهار دست کار کند  
 بیکدست تاج دارد و بیکدست کوه دارد و  
 بیکدست کتاب دارد و بیکدست شمشیر  
 و بهر دستی کرداری نو کند چنانکه بکفتم پس  
 یکدیگر چنانکه بوقت بیرون رود و در آن زمان  
 و آنچه حکم ایشان و جنب کند بگویم

المهری و دیگر ستاره میخ است و وی کرم و خشک و شوم و نحس است و چون نحس  
 میخ بگایست و در سعد است و نام تمام کار است و او را چهار دست است و بیکدست شمشیر  
 و بیکدست التشر دارد و بیکدست سمر بریده دارد و بیکدست شرب دارد

المیخ

تصویر مریخ



تصویر الشمس



الشمس

الشمس و دیگر اخترهاست و بر ستاره کائنات  
 شاه است ملک است و تمام کار است و تمام کننده است و محسوس است با سحر و سحر است  
 باخس و قوت تمامی و راست و هر اختاری که بزیروی است نور از او گیرد و هر چه بزرگتر است  
 از وی قوت بدو تواند گرفت و فعل کردن بامر حق و او را شش دست است یک دست  
 دارد و یک دست که هر دو دارد و یک دست تاج دارد و یک دست کتاب دارد و یک دست  
 دوات و قلم دارد و یک دست آتش دارد و هر دستی دو خانه را گرفته و هر گونه که رود

و سب و پایی خود با خود ببرد چون باکیوان  
 آید گیوان را بسوزد پس با عیب بدید آورد  
 التمر بهر ناهید او را گویند بتانی  
 زهره خوانند وی سرد و تر است سعد  
 است تمام تر سعدی ولیکن بنده آفتاب  
 و قوت از وی پذیرد و لهو و شادی و طرب  
 از قوت آفتاب است هم از قوت عطارد گرفته

الزهره





پیر بتی خوش اوزی و آراستن خربازوی کرده است و بر چادری است بیکدمت که در دو پیکدمت  
 تاج دارد و بیکدمت جامه و پیرایه نان دارد و ساخته دارد و بیکدمت شیر دارد و کونند که بکنت دست  
 خون الود است بر شال می تپا که و نیاد دوست دارد یکی دست رنگین یکی دست بخت  
 و عاقل را این قدر کفایت است و بهر دست که از جای برارد چیزی نوید آید لیکن  
 یاد کردم این حسن را بهر درازی

الطیاد



الطیاد و دیگر اکثر عطار و است  
 و او سر و خشک است و خشن است و  
 و ازین آفتاب و رتر تواند شدن او سر  
 دارد بیکدمت و توان دارد و بیکدمت قلم دارد  
 و بیکدمت کاغذ و خوشی می میایی است و  
 سعادت می قلم و کاغذ و آفتاب را می میایی است  
 او از جای دیگر است و لیکن با نخش است با  
 سحر سعادت تا بگذردم خاند بود و بگذرد و چون بگذرد

القم

القم و دیگر اکثر ماه است و او سر و  
 تر است و قوت پذیر است از آفتاب  
 بفعل پرون رونده است و زود رونند  
 است و بجای سبک و رسول است و  
 تدبیر کننده و خبر آورنده و برنده است  
 و با آفتاب تا یکبار کیوان کرد و آسمان کرد  
 وی سبک و شصت بار یا زکر دیده بود  
 و بهر جانی تدبیر کرده و خبر برده و او زنده بود  
 و بیشتر سخن بوی اندر است و او چهار دست  
 دارد و شش روی و بیست و نه آتری و دیدار کند  
 و لیکن نامه بان است و دوستی او تا پایدار و کار او تا تمام است و میل او بخداوند است



و لیکن نامه بان است و دوستی او تا پایدار و کار او تا تمام است و میل او بخداوند است

اگر باز دارند بود که از مراد او باز دارد و اگر نه آنچه که تمام کند و امیر شهاب عالم از دست  
کار دول بروی است و او نیز دیکر قرآن نشان است از اختران باید نیم کاره باشند  
و بسبب بی راهیایم و هر ستاره را اندرین آسمان دو خانه است مگر آفتاب و ماه که  
هر یکی را ازین دو خانه یک خانه است شادی و غم را و اگر چونی و چگونگی بر برجی را یکویم  
در آن که دو و از مراد شاه باز نام باب باز نشن بدینچه مراد شاه فرمود که جاوید  
و بیکی که آگاه باشد شاه ما که بدین نزد شتیم و تاریخ از روزگار وی یاد کردیم که پیغمبر  
است ازین و تاریخ طوفان از کاه فریدون هزار و پانصد و چهل و پنج سال گذشته است  
این قرآن که نزد شت پیرون آمده باده اسفند نهم سال هزار و شصت از تاریخ شاه  
فریدون و صورت قرآن پدید کردم اندر برج سرطان بود و طالع و مویا فتم یست  
و چهارده دقیقه و خود و اند طالع بامشتری سرطان یافتیم و پنج و ده و پنج و پنج دقیقه  
و آفتاب را در محل یافتیم که در جدول دقیقه  
زمره باشد یافتیم که در جدول دقیقه  
برج البقر یافتیم که در جدول دقیقه  
شش دقیقه عطار در اینجا بود و در جدول  
چهار و چهار دقیقه و در اینجا یافتیم  
پنج و در جدول دقیقه و در جدول دقیقه  
پل کران دار و بسوی مشتری دارد و  
دست مشتری که کتاب دار و بسوی مریخ دارد و دست مریخ که آتش دار و بسوی  
آفتاب دارد و دست خورشید که تاج دار و بسوی ماهی دارد و ماهی از  
دستی که چاه زمان دار و بسوی عطار دارد و در وی بسوی خورشید دارد و مریخ بخنده بود  
و دلیل که بر تمامی دین و درازی روزگار دین و سعادت وی هر جای و سوزنی یافتن  
برخا لقان این و ماندن دین وی چهل و سه قرآن و این هشتصد و شصت سال  
بود و در این مدت هیچ کسی نیاید و روی و اندر جای پیرون آمدن وی اگر چند

باب

لها  
زمره  
میریخ  
عطار  
فتم





بنور دست خردم پیل زحل سوی ریش است و دست کتاب ریش سوی مرتخ  
 و دست سر بر پیر خ سوی آفتاب دست کتاب آفتاب سوی زهره و دست تاج زهره  
 سوی عطار و عطار در وی میرخ دارد و ماه با خداوند خویش بجا بود و دلیل کند که آنروز  
 سال بر تابد که از آن قسطنطنیه گذشته بود و پیر و ناید و بر هفت اقلیم بگرد و فریاد  
 همه را مقهور کند و نوبی نوارد و آتش خانه ها بر ویران کند و محراب جای دیگر کند  
 بر حاکم رسد و ابد از خویش بکارد و کاری کند و ده شهر نو بنا کند و در و ان انجام بجا کند  
 آخر عمر کنان غریب باشد و ملک بدست یکی افتد از خراسان و آن مردنه از شعله  
 بود و بالا در آن رویا چهره و پیوسته ابر و برشت علامت دانه دو پیل میل سوی  
 دین ز روشنی دارد و میل سوی پادشاهان پشتر دارد که بوده اند و کشت و گیس  
 اما دان کند و میت و پنج تن از تخمه وی پادشاهی بنشیند یک از دیگر بر و رسم بد کند  
 تا آخر وقتی که از آن خوشتر نباشد و شانزده قران گذشته باشد و شانزده قران سیصد  
 بیت سال بود که مردی بیرون آید از کوه از تخمه ساسان بسال بر نا و بخرد و بر رک و  
 بگوید ان وقتی که قران بسند اقد و قوت زردشت باز آید از آنکه او تا قایم و باطل عمل بود  
 و طالع قران بیرون آمدن آفتاب باشد و بخانه خویش ماه با او و عطار و زهره  
 بجز او ریش و کیوان بسند و میرخ بجل از دانش و هنر بجا می بود که صفت توان  
 کردن و دین زردشتی باز تازه کند و رسم های رفته باز جای آورد و سال وی از کفن  
 مملکت تار حقن از عالم سه قران و ثانی و ماه مهر و پادشاهی بنشیند بر و بهرام و بیال الله  
 و کثر ریش باشد و نیکی روی باشد و نام اندر خور و پیدار دارد و بر روی علامت دارد  
 و آنرا و کشد و زنده کند نام پور بابک و تازه کند دین زردشت و خانه ها و یک دینا خرا  
 کند و بسیار اختلاف پدید آید و دین ترسانی کم شود و دین زردشت قوی شود و دین  
 سترخ شبان تیره گردد از خانه ها باز فراوان گردد و مؤبدان و دانشمندان باختر  
 شوند و ملکند و یک بار و باز از تخم کیان رسد از برای طالع با طالع میزان متفق باشد بطبع  
 اختران و چون کیوان و ریش شور آید و طالع جوزا باشد و خداوند وی بخانه و دین

۳۲۰ روی

۳۸۶  
 شست ماه زیاد  
 بتاریخ روی

سلطان بهرام بجوت و دست تاج را شش سوی برنج بود و دست آتش برنج سوی مهر بود  
 و دست خاک خورشید سوی زهره بود و دست شمشیر سوی عطارد و عطارد  
 رو سوی شتری دارد و ماه باقاب نکرده بود و کلیل کند که مردی بیرون آید از تخمه  
 و تمام اندر قراین بدو پادشاهی بخرد و همه مکان کشور و آنچه کند و دین و هواداران  
 سرخ شبان غراب کند و شهر ایران و پارس بخرد و در زندگانی او بقران و نیم باشد  
 و انداختن پس بود و سیاه رنگ بود و یکدستش پیکار بود و آخر هلاک شود بدین  
 وقت که زهر باقاب کرد اینجانه شتری که حوت خوانیم زهره بخانه شرف خویش بود  
 هلاک کند شش و آن جمعی هم پراکنده شوند و کسی نماند از خاندان و می بقول  
 آنکه قران بخانه زهره بود و ناسید را بر امر خانه خویش بخانه دشمنان او چون باقاب  
 کرد و آید فصل آن کند که او را هلاک کند و قتل او گشته کند و جو را و از جهان بردارد و از  
 پس او چهار تن بدین ملت او بشینند و لیکن پس ناپایدار نباشند که بر و بیشتر حکیم  
 کند آنجا قران کند اندر قوس و زحل دست تاج سوی شتری دارد و شتری  
 دست کوهر سوی برنج و میرنج دست آتش سوی خورشید و خورشید دست کتاب  
 سوی زهره دارد و ماه روی بخند و خوش دارد و عطارد و رو سوی او دارد و بدو  
 نکرده باشد و طالع آن قران جایی باشد و کلیل کند که پادشاهی بیرون آید از اقلیم شمر زکراته دریا و دشت  
 کند و اجابت کند شش و از فرزندان تخمه دراز کوشان باشد و پیش از بیرون  
 آمدن و می پنج علامت بود پادشاهی ملوک و طوایف را کرد و بر زمین سیراف  
 گرمی پدید آید بزرگ تاز پسلی بود او را پر شد و مردی بیرون آید از زمین قورن  
 و ملک بخرد و از هندوستان سیاه آید و خانه او در کشتب آن کند به پنج  
 چون این علامات میدید آید بدانکه آمدن کرد بود که او را کرد و دراز کوشش گویند  
 و مردم بدین او اندر آتشند و بطوح برو کار راست شود و او مردی بود کرد روی  
 و تنک ریش و جامه پشیمین دارد و مملکت این جهان رنجت نکنند و دخت  
 باوقوی بود و سرگاه که او دخت کند همه او را اجابت کنند برائی بزرگ دارد و بلا

روم بجای بیت او کرد و هر کجا او برسد او را تبع پیدا کرد و کلیسا آبادان کند و چون بکشت  
 زدن فرماید و با آفتاب قوت تمام پذیرفته بود تا آنجا که که مرده رازنده کند و عمر او  
 دو قران و چهار یکی بود یعنی چهل و پنج سال و از قران ستاره کان اندر قوس شش می  
 دعوت وی تا تاجیت سی و چهار قران بزارد از آنکه شتری و زحل او را نکند  
 کند آخر چون مهر بخانه کیوان بود بجدی و زحل ششم خانه طالع بود یا مرغ و گیل کند  
 که مردمانی از گروه سرخ شبان با هوادار وی را بردند کنند برگزانه ای و او را  
 او دین او بسیار نباشد و دعوت او بمیان روم بود و دین او بشهر ایران رسد  
 و از پس او دین او غریز و برزک شود و بسیار کلیسا سازد و خانه دشمنان و بران  
 کند و بسیار تخلیط آید اندر خانه رزشتی از سبب دین ایشان میان دین  
 داران زرد دشتی و ایشان هر بابا بود بسیار و از برد و کرد بسیار کشیده  
 و یاوشاهی از ایشان با ایران آید و ملک بکیر و ملک ایران با سیر کند بدین  
 وقت که طالع سال میزان بود و قطار دبا قباب و مرغ بخانه دشمنان و شتری  
 راجع و زحل بدو ماه و با زحل بود و نور شید بیزان بود پیاد از روم و مملکت ایران  
 تا اوقت که این گواک در نجو است بدراستند و آفتاب بخانه حل آید شاه ایران  
 روم را بیکر و خلق را از ایشان هلاک کند و او مردی بود بتن ترازم ازیدر سووم  
 از مادر و ملک زاده باشد پیاد و مملکت بیکر و اوقت که اختران قران کنند  
 بیزان و بسیار خلق را از دشمنان خویش هلاک کند و دشت تازیان بشیرد  
 کند و بر همه ملوک جهان خیره کرد و و اندر روز کار بسیار عجایب پیدا آید اندر اقلیم  
 چهارم و پنجم آنکه هفت سال اندر اختران را در برج عقرب اندر خانه بهرام مرغ  
 بخانه خویش بود و ماه باوی و خورشید بجدی و زحل بقریب باشد و  
 طالع ساعت قران سرطان بود و گیل کند که بسیار عجایب پیدا آید اندر  
 اقلیم چهارم و پنجم مردی بیرون آید دعوت کند خلق مرا و اگر کردن نهند و دعوت او  
 بچین و ماحین بود و هر جانی بکند و نامی بسیار برآرد و رسم سرخ شبان با هوا

خبریت

۶۶  
روی

دلیل کند

حکایت

قران

تأمل  
نقش

و از آن ورار گوش پرون آرد و سخن نیکو گوید و تن خود را پشما بر مردمان نماید تا مرد مرا  
 بخویشتن فرقی کند آخر خویشتن را نماید بکند و بسیار قوم مانند او را و دعوت او را بسیار  
 برداشت کند و پنجاه و سه قران بر داند و آن بکند از و شصت سال بود و چون این مدت  
 بگذرد و کم شود دولت وی و از ایشان کس نماند و بسیار ملک جویان پیدا آیند و  
 بر کس قرار نگیرد جز بر ساسانیان و از تخم ایشان هست و هیچ کس مملکت نشیند  
 از پس دیگر و هر یکی را دیگری کون بود انگاه قسمران افتد ستاره کان  
 بخوارخانه عطار و دو طالع انوقت شور باشد و اقاب بجل و مرغ نیزان بود مقابل طالع  
 قران ماه عطار و دیگری بود بخت اندر و دست تاج زحل سوی شتری دارد  
 و شتری دست کتاب سوی مرغ دارد و مرغ دست کار و و شمیر سوی همی دارد  
 و مهر دست تاج سوی زهره دارد و زهره دست گوهر سوی عطار و عطار دیما بود  
 روی سوی خداوند خویش بگذرد زحل دلیل کند که مردی پرون آید از اقل خیم مردکا  
 می آید بود و ملک بگذرد و رسم و این نیکو نهند و دشت تا زیان بدست خویش بگذرد  
 و دعوت بزرگ نهند و اندر روز کاروی مزدک نهند که پرون آید و بسیار بی تابی  
 کند و نشان او آن بود که ملک از دست آن ملک بشود و می آید بدست آید پس  
 قران افتد اختران را اندر خانه عطار و دو ماه باز هر بود بجل اندر و اقاب بخی  
 بود و عطار و بقوس دلیل کند که مردی پرون آید از کرانه هندوستان و ببری  
 شهر با بگذرد و بدین بر بهمن و از فرزندان کشواد بود و از تخم خاقان بود جزوی بدین  
 مادر پس خدای عو جل او را ملک کند بدست بهرام کور و اندان پنج پادشاه پرون  
 آید هر یکی از گونه دیگر و مملکت بر کس قرار نگیرد و ضعف بکار تخم کیان اندر آید چون  
 چراغی که روشن نماند باشد و هر روز قدر و منزلت کمتر باشد و دشمنان بیشتر و آن  
 مؤبدان همه با خیانت باشند و دین ترسانی بسیار کرد و و کلیسا بکند و اند  
 مایه بدین بهلوی نقصان افتد و بدین میان اندر بسیار می ملک جویان پیدا  
 آیند با قدر بزرگ و لیکن کس را قوت نبود و کارشان تمام نشود و پس اختران کرد

نینجانه زهره اندر آفتاب با عطر ام بخانه عطار باشد و دست تاج کیوان سوی  
 مشتری باشد و دست کتاب مشتری سوی مرغ باشد و دست سربریده مرغ سوی  
 آفتاب بود و دست خاک نور شد سوی ناپید باشد و دست جامه زنان زهره  
 سوی عطار باشد و با بخانه خویش نکرده بود و از زحل بازگشته بود و دلیل کند که  
 مردی بیرون آید از اقلیم دوم از گوی برگران در یاب بادشاهی مردی مجهول بین  
 قوی و دلاور و سوار و شهادت کند و بزور خویش دین خویش بگردان اهل زمانه  
 اندر کند و دین وی با قلم چهارم و پنجم بکارش بزرگ شود و قرآن ده روز نکر  
 بود و مرکش برین فخر رستان کند بر گوی که بران کوه ستورش پای خطا کند  
 و دعوت وی و چهار قرآن برداشت کند تا باز قرآن افند اشتران را اند  
 برج بادی که اثر امیزان خوانیم و طالع وقت خوت باشد و آفتاب با عطار و انجا بود  
 و عطار در محرق بود و ماه بقابل طالع بود و زهره بخانه خویش و مرغ بخور بود و دلیل کند  
 که پادشاهی بیرون آید از اقلیم پنجم نام او در دو خوشترین را به نیکو ترین رو نماید  
 و اندر دین نذر دشت زیادت کند و نقصان نکند و نام نزدکی بود اندر آن وقت  
 پادشاهی از تخم کیان شود اندر آن روز که دین نذر دشتی ضعیف کرد و و اندک روز  
 کاری پادشاهی بدست پیکان افند آخری رنجی باز آید باز تخم کیان و آن پیکان  
 ملک بجام خویش باز بدو آنکه ملک بدو زهره بهرام نام بود و آن مردی که  
 ملک گرفته بود مردی بود سیاه چرده و سرخ چشم و کشتن ابرو و دراز گوش از آن  
 قبل دست فرط هم پهل زحل سوی مشتری دارد و دست کوه مرش سوی مرغ دارد  
 و دست شمیر مرغ سوی آفتاب دارد و دست جامه زنان هر سوی زهره دارد  
 و دست پیرایه ناپید سوی عطار دارد و عطار در نگاه زحل دارد و بسیار عجایب پیدا  
 آرد و ماه با عطار در دین کرد و با مرغ پیوسته آن بیرون آید دین ناپید دارد و مرغ  
 بکارش نبرد و آن دعوت تاجیز کرد و گوید که من از رفته کاغذ از آن قبیل که  
 مشتری دست کتاب سوی مهر دارد و عمر وی یک قرآن بود و چون دعوت کند بکار

دلیل کند

قرآن

دلیل کند



قرآن

وکیل کند  
نوشته خوان

وکیل کند

تقریر می  
مصطفی

سیاقصان بومناقران انداخته از این قرآن اند بر ج با دی از طالع قرآن شان و سال گذشته  
 بود که قرآن افتاد آخر آن را اندر اسب و زحل هم موش سوختی دارد و شتری دست  
 تاج سوی میرنج دارد و میرنج و ست شمشیر سوی آفتاب دارد و آفتاب دست کتاب  
 سوی زهره دارد و ناپید دست کوهر سوی عطار و عطار در روسوی کیوان و کیوان در  
 گرد آمده بود و ماه بشتی بوده باشد یکجا و لیل کند بر تهای کار و نیکوئی روزگار  
 و پادشاهی عادل پس قرآن افتاد آخر آن را بجانده میران و خداوند طالع اندر نیمه  
 نشانی دهد خاصه از دشت تازیان که طالع قائم اندر طالع قرآن را و طالع پروان  
 و لیل کند که مروی پروان آید از فرزندان هاشم دال گشتی مروی ندر از پروان  
 و نه کو تاه و نه سید و نه سیاه خوب روی و خوب کوی دعوت کند و بر بالشت  
 باشد و بر غم دین خویش بگردن مردمان اندر کند و دعوت وی بر هفت کشور برسد  
 و اندر بر تان مایل بود از آنکه خداوند طالع وی زهره است جفت و خواست دولت  
 دارد و فرزندش نبود اگر بود ماده بود از آنکه دست کوهر شتری سوی بهرام اند  
 و قوت زهره را بود و هر روز دیش قوی تر بود و زیاد تو بود و پادشاهی از مکان  
 قدیم بستاند و چهارده ملک معروف را مقهور گرداند و پادشاهی از تخم کیان و  
 اسکانیان و از تخمه امدان و از تخمه دوان و از تخمه مادان و از تخمه زردشت و  
 از تخمه سیلان و از تخمه لیسان و از تخمه نشان و کو دکان و هیودان و اصبهان مرد  
 و مکان را مقهور کند و بجای تاج و کلاه عمامه دارد و اگر هر رسمی که ایشان از بزرگو  
 سخن دراز کرد و هر چند بگوید ناکفته که رسم و کیشش از کس نتواند بدین و ناچیز کرد  
 بخزایشان و آتش خانها را ویران کند و موبدان را بملک کند و پادشاهی و رسم  
 با بریند و هیچ آئینه با آن نکند که ایشان کنند نه سرخ شبان با هوادار و نه  
 دراز گوشان و نه مزدک کس آن نکند که ایشان کنند و دولت و فرخی ایشان  
 با ندی و پنج قرآن و آن بمقصد سال بود و آن مدت دین ایشان زیادت بود و ک  
 ایشان بقوت بود و هیچ نقصان در نیاید و فرخند آن چون بطالع قرآن نکرند آن

خارج بدان است آسان بود طلب کردن و بجا آوردن آنچه باید آمد و حکم کند لشمار و دستهای  
 اختران که قشمن تسلیم بدو اند بسیار راز هست و علم کسی که چوینده باشد بسیار دان است  
 از چوکی برآمده و عمر و زنده کافی وی و نامش هر زامی بود و زنده کافی وی ستران و  
 شش یکی بود از گاه زادن تا گاه فنا از برای طالع مولود وی میزان آیند و خداوند خاند  
 بر سر نخ بجا نیست بود و دلیل کند که از پس وی بدین خلل اندر آید و بر تخته وی بدین  
 بیرون آیند و خبر بدین وی و بدو همگی و فرزندانی وی می کشند از آن  
 قبل که مشتری دست کو بر دوست کتاب و دست و سوی کیوان دارند و  
 رحل برآیند بدین دلیل کند که اندر حقیقت ایشان سستی پنی و ازین بنامند  
 کنند و حقیقت را ای که کشند و فرزندانش را بکشند و انباز وی و فرزندانش  
 نقصان کنند و دین می سپری شود و بجای کت منار کشند و بجای چوبک بانک  
 نماز کنند و بجای آتش خانه مرکب کنند و پیش از آمدن وی پنج علامت بود  
 تخت بر آتش که اندر خانهای کهن بود و میر تا بحال چهاره کی آتش از دواش  
 خانها بر وزند و دیگر نشان آن است که پادشاهی بدست زمان و کو دوکان  
 افتد یک از پس دیگر دیگر آنکه در بای ساوه خشک شود چون نشانها پنی همانکه  
 وقت بیرون آمدن آن مرد است که دولت از ایشان و مانند ایشان بیرون بیاید  
 دین وی ندر رفتن اگر چند مار انا پسند بود و چون گرد آمدن باشد اختران را  
 بخانه خاکی آید و نور خداوند طالع زهره باشد و صاحب قران رحل بود و ماه  
 بخانه هشتم بود و زهره با ثواب بخانه یازدهم بود و میخ بخانه هفتم و عطارد و میران  
 و واجب کند که از پس این بنمیه قوم وی طاعت را دوست باز دارند و  
 بر یکدیگر بجهت کنند بخون مردمان بی دین بملکت گردد و از دین خویش نام بر کنند و باوصی وی هر  
 کند و حق از وی نماند و بملکت نشینند و از ایشان بسیار کشند و از تخته داماد و وصی آن  
 دو پسر باشد یکی را زهر بکشند و آن یک را در زینتی که با نوقت و زینت او گویند با هتاد و دو تن از فرزند  
 و جدران را برآوردان و بکشند و در دین خویش نام پسند کنند و فتنه ایشان دی سونی ناک و پیوسته

نسخه  
 حضرت ابوبکر  
 از حسن بن علی  
 از محمد بن علی

ابرو و بتن لاغ و از عروسی پشته گذشته باشد و اول کسی که با وزیر آن پنجم  
 کند و بود و بگوید تا با حق آن جایگاه را زیر و بر کند و بسیار فساد دید کند بدان  
 روزگار که خداوند طالع کیوان است **دلیل** کند که برخواهد حق یاری کند و حق  
 بخداوند حق را رساند هلاک شود مگر و حسیله و زرق کند بد آنچه کند و چون چند  
 افعال کند نتواند بسیار روزگار بر داشت کند در بهر حالی که باشد دین ایشان دست  
 قوی گردد و دین زشتی ضعیف شود و مانند دین ماکر اندک مایه مردم و آنکه  
 ساد و پاره بد و ملک بدست غریبان افتد و فرزند آن جگر خوار یک این  
 و یکریست و چهار تن بد آنکه احترام ایشان نیک را می کند و بسیار گونه محنت باید دید  
 ازین ایران خاصه غریبان و طبرستان و ملک بایدست مردی شود که  
 شیم تن باشد و از پهلوی وی یکی کم بود و فکرش وی بزبان بود بکشش  
 اندر و مملکت از خروان بریده شود و بدست غریبان افتد و چون چهار بار قران  
 تمام شود اندر خانه خاکی **دلیل** کند که پنجم قران قوت مردمان عجم را بود مردی  
 بیرون آید طالع وی جدی بود و آنجا بپیران بود و ماه و زیره باسد باشند عطا  
 بسند بود **دلیل** کند که مردی بیرون آید یعوب و آن عیب بر روی داد  
 و از بهر آن عیب بر روی سبده و او را بدان لقب خوانند و بسیار خلق را  
 هلاک و تبا کند و آخر خوشترین را هلاک کند و از متابعان وی کسی نماند و هم در آن  
 مردی بیرون آید بدان سال که نخستین آمده بود و لیکن ناپایدار بود و از آنکه او را ده  
 ناپایدار است و ناستوار است و خارجی واجب کند که یکی بیاید با قلم خیم  
 یکی بپند و ستان بناجیت سر ندیب و از قبل آنکه طالع جدی یافتم واجب گفت  
 که قوت افرد را بود که از پند و ستان آید و کاری بزرگ شود و مردمان او را  
 گردن نهند و آنرا که از اقلیم پنجم آید کسی قبول نکند و کاریش سست بود و کس  
 براو گردن نیاورد و حدیث وی خواند از ندو لیکن دعوت هر دو بر یک گونه بود و خلق  
 بخمری و شادی دعوت کند و بدست فرزندان مهر از هلاک شود و مردی بیرون

دلیل کند

بنی امیه

یزد کرد

دلیل کند

دلیل کند

آید به یادشاهی از زمین اصبهان و زمین مغرب بگیرد و پادشاه دید اندران برود  
 کاروان پادشاه اندر خوشترین وقتی هلاک شود و نیز بدان قران که یاد کردیم ترکی  
 پرون آید با سپاه بسیار پنج و عذاب پند از فرزندان و کسهای با شتم و دال  
 کشی و آخر هلاک بشود از گرانیم و زمردی پرون آید با سپاه بزرگ بدان وقت  
 که دست کار در صلح سوی می رخ دارد و در میخ دست سرب بریده سوی مهر دارد و افتاد  
 دست رود آتش سوی زهره دارد و ناپدید دست کتاب سوی عطار و نرنگ  
 با قلاب دارد و با قلاب بود و ماه بمقابل قلاب بود اندر این قران واجب کند که  
 بیست و پنج تن پرون آید با فعال و بدست هر یکی از ایشان بازی دیگر باشد  
 اگر حاجت آید کسی را که حال هر یکی را از ایشان بداند و چون این کتاب بن  
 سیاف و آنچه شمال دادم از مخفی این دستهای ستاره کان بداند و نگاه دارد  
 و بخرد تواند دانستن چگونه هر یکی چه من اکنون برانیده را یاد کنم سخن بسیار شود  
 و از آنچه مراد است باز نام ازین سبب مختصر کردیم و هر مردی را که دانی از دیار  
 و دولتی نوگیر بگویم و از دیگر احوال دست کو تا به کنه حالتهای عالم را کس تنهای  
 یا نتواند کردن و صفتش تمام بخت پس چون قران گذشته شری باز حل  
 بر هر کمان اندر و طالع ان قران جزا بود و خداوند وی با مهر بود و از احترام  
 اندر گذشت بود و میخ باسد بود و آفتاب بجل بود و زهره بخانه خویش بود  
 میزان و ماه با او بود و عطار در روی سوی آفتاب دارد و مهر دست آتش سوی  
 ناپدید دارد و بهرام دست شمشیر سوی کیوان دارد و کیوان دست پیل  
 سوی راش دارد و ماه با قلاب نگرفته بود بدستی واجب کند که هر  
 پرون آید از جایگاهی که از تخمه ملوک بود بروی دین با رجوع و مردی بود و  
 قد و بسیار گوشت و بسیار رموی و فراخ پیشانی و بسیار خال و ریش  
 علامت دارد پرون آید و مملکت بگیرد و بهانه فرزند هر از مای سعت کند و  
 ملک بدان کس سپارد و از دست فرزند ان جگر خوار پرون کند و گیسو

۱۲  
 ی نبیاس

خان است

فرزندان هشتم و دال کشتی باز جوید و آن مرد که مملکت بنشیند راز روی بود و  
 مجرب بود لقب وی آبله روی و خونریز بود و رانهای بود و پیروده بود و بد بود در  
 مملکت مایل بنیت خویش خیانت کند و سه هزار مرد از فرزندان هرات می کشد  
 تا مملکت بر خویش تن راست کند و آخر بطاعون بگرازد و آن پس بنشیند  
 از فرزندان وی از تخمه وی سی و یک از پس یک و آنکه پشت پیروده باشد بهتر  
 از آن باشد که از پس وی بود تا آخر ایشان مردی بنشیند بزبان کنکی دارد  
 و بتن مجرب بود و از اندام او ناقص بود و بر روی علامت دارد و بدیدار و روایت  
 کون باشد و چشمش زرد بود و ریش میگون بود و طالع وی سنبله بود  
 روز کار مملکت ایشان و آن فرزندان جلوه خواهد بود که اختران کرد اندازند ازین  
 میان بسیار مردمان باشند که حدیث دین کنند و مملکت جیند و تقصارت  
 دیگر ماعتی دوم اندر خانه آتشی که قوس خوانیم و دست کار در جل سوی شتری  
 بود و شتری رو سوی مرغ دارد و مرغ و سبب سر بریده سوی آفتاب دارد و  
 هر دست آتش سوی زهر دارد و نا همی دست تاج سوی تیر دارد و تیر روی  
 میگویند دارد و او تا دطالع استوار بود و ماه بخار و ند طالع نگرفته بود و واجب کند  
 که هفت مرد پیر و نایب هر کس دعوت دیگر کند و بسیار خون بنیاحی بریزد  
 از آنکه بدیدم حاصل اندرین هفت و از آنکه دم و مردی یک چشم پیر و نایب  
 چشم مادر زاد و بر زمین بخار و هند و سید و دعوی کند که من خدایم و تر روی مقنع  
 دارد و بسیار بر بان دارد و در دانش باقیم چهارم و دعوتش باقیم پنجم بود و  
 خون ناقص بریزد و سبب وی اندر دین نقصان آید و ایشان را بسوزد و با چرخ کند  
 و پنج شهر بسبب ویران شود و مردی آید بگوید ما را این دعوی کند بزرگ و چوین  
 بهر صورتی مردم نماید و جمله اینهمه بگوید و گستان پیر و نایب از آنکه دست اختران چرخ  
 بجای نماید و باقی حال بجای نماید و قوت پشتر او را بود که از زمین هند و گستان بود  
 دعوت او پشتر نماید و لیکن برین مانع خبر بود از او و نه شهر و مملکت بدست ظاهر

و بدان

تسخیر

افتد که روی باشند بدو آنچه بدو نیز بدان قران که یاد کردیم از شهر سبز مردی لنگ  
 پرون آید و جهان بگرد و یک قرن پادشاهی کند چون بمیرد در میان اولادان او  
 فساد پیدا آید و یکی از خمر او بنزد رود و ملک بند را بگیرد و پنج سال پادشاهی کند  
 و بمیرد و از آن پس از فرزندان وی بحد و مرده صد و سی و سه سال مملکت  
 نشیند هر یکی را رسمی دیگر کون بود تا آخر ایشان مردی نشیند بکاره و در مملکت حج  
 و مرج و فساد روی و بداد نگاه طایفه سفید بوستان سرخ میوه زرع چشم از گروه در آن  
 کوشان از گرانه دریا بر آید و مملکت بند بگیرد و تمام بوستان سرخ کند و  
 تا چهار قرن حکومت نمایند از آن پس مردی از فرزندان با ششم و دال گشتی از آن  
 مغرب پرون آید با سپاه بسیار و با گروه دراز کوشان حرب کند و بسیار  
 مردمان هلاک شوند و آخر مملکت بند بوستان کمر و تا چهل سال در آن زمین  
 پادشاهی کند و چون کرد این **بخت** بخانه آتشی که او را حمل گویند و آفتاب  
 بر طاق بود و عطار و باوی بوده باشد و مرغ بخت و زهره با مرغ بود و ماه با  
 بخت گرد آمده بود و دست تاج کیوان سوی مشتری بود و دست کتاب شمس  
 سوی مرغ و دست شمس مرغ سوی مهر بود و دست کوهر هر سوی زهر بود و دست  
 تاج زهره سوی تیر و عطار و با آفتاب بود و بدو نکرده و ماه از مرغ و زهره اندر  
 گذشت بود و مشتری بهوارایی بند و او تا د طالع قایم بود و لیل کند که مردی سرو  
 آید از فرزندان با ششم و دال گشتی کار بزرگ شود و پادشاهی بماند در نسل و تخمه  
 یکصد و پنجاه سال و او که در این زمین آید آن کند و بسیاری از محافل آن  
 دین خویش بکشور و م آور کردن بند و چون اختران کرد این بخانه آتشی که آنرا  
 خوانیم و خداوند او آفتاب اندر سنبه با عطار و مرغ مقابل طالع بود و زهره شو بخت  
 و دست خاک کیوان سوی رهش بود و دست تاج مشتری سوی مرغ و دست  
 آتش مرغ سوی چرخشید بود و دست کتاب آفتاب سوی نایب و دست کوهر  
 تا بتید سوی عطار بود و تیر روی هر دو در دو ماه بمقابل طالع بود و کیوان

زهره و تیر  
 و کوهر

بخت

کرد این

دلیل کند

شاه  
 اسمعیل صفوی  
 اول است

خواهد پیوستن دلیل کند بسیاری از عجایب که بدیداید از پیرون آمدن لشکر با از روم  
 و هند و مملکت خراسان و ایران بدست و یکران افتد و آخرشان مردی  
 چشم سیاه چرده و بالا بلند و این مرد یک چشم سیر کرد و بشهری که نشستن گاه  
 بهرام است و بدست سامان ملک و سامان مملکت بکیرد و بسیار مردم ملک  
 جوی پیرون آیند و لیکن بر کس نماند جز بر تخته آتش و از سامانیان باشد تخت نشین  
 نشیند و واجب و سزاوری بخت ملک از ایشان بنشیند و بدست سال و اوست  
 هر چه ویران است آبادان کند تا آخر قهرمان دهم مردیت همگی از پیورده ایشان  
 و از جایگاه ایشان و بر ملکشان ستم رسد و بکارشان سستی اندر آید و مملکت  
 از ایشان شود و بدست ترکان افتد و برداشت نکند و لیکن بسیار ویرانی نکند و خود  
 بدست مردی افتد که خدای غفور جل را دوست دارد و آن مردی عجب بزرگ شکم  
 و فرخ پیلو و کرد و عری و زیرک و مساعد و بران چپ علامت دارد و بگونه مروارید  
 گون بود و پرورش وی اندر کوه کرده بود و مملکت از ترکان برود هر چه ایشان بران  
 کرده باشند آبادان کند و زنی خیز کرد و او گستر و دست بیانه زمین  
 کند و رود و سیاه را انجا کرد و آورد و پیش از تخته سرخ که بر چشم وی و فاکس نماند  
 بسیار و خراسان و پیش از آمدن او چهار نشان بود اول ترکی سپید در  
 و کشاده ریش و بر سر علامت دارد و بگردار باد سپید و هر که پیش وی آید همه برایش  
 و تقبل زد و دست آید و بادشاه را برانند و مملکت بکیرد و چون گمان برد که ملک  
 او را گشت هر کس آید و باز خاک شود و باز ساز باز آید از پس آنکه نمید شد  
 باشد از ملک جدد و کوشش کند و توانی اندر بر سوی تازد و جدمی کند و کاشکی عیب  
 او را ندیدی که بردست عرب هلاک شود و دیگر نشان آمدن مردی بود که پیرون آید  
 از کرانه هندوستان و با سپاه بسیار و کرد و خراسان در آید و همه بکیرد و از آن  
 بزرگی خویش و بسیاری سپاه و پیلان که دارد و مردی که خیمه با وی حرب کند و او  
 بشکند و پس از آن حرب بکند و آخر بردست کوهی هلاک شود و آن مملکت بدست

از آمدن افغان  
 بایران

که چه سرخ  
 از تیره  
 از آمدن نامرستان  
 بغار و نامرستان  
 است

کسی افتد قش یا خنث و دیگر علامت آن بود که پروان آید مردی از زمین اصفهان بلند بالا  
 و زشت روی دعوی کند بزرگ که من پدر پدشاه و انجاصرب کند و آن مرد بگلاک شوند  
 و او کشته شود بدست مردمان هاشم و دال کشتی و دیگر علامت آن بود که آن  
 از دریای پارس بنشیند چنانکه در وی کشت بتوان کرد و شهری نو کنند چون  
 علامت پدید آید انم پدید آید و پدید آید که زمین آبادان کند و داد گسترده خاصه آن  
 و شهر توران صلح گمانه باز یابد از گوه و بدویشان دهن و نیکی کند و عروسی دو نفر  
 بود و پنج کی از قران **قران** افتد اختران را اندر خانه خلای که او را  
 سنبله خواتیم پس او ناچیز کرد و از حجه او کس نماند و پادشاهی بدست رندی افتد که  
 از طایفه ترک و از ناحیه ایران بود و در سههای نیکو بند و دیشش قوی کرد و چون  
 مردمان هاشم و دال کشتی بر جای باشند و ایشان راستی نیاید چون  
 قران افتد سنبه و طالع آن قران عقرب باشد و دلیل کند که مردی پروان  
 آید از اقلیم چهارم و دعوی کند بزرگ و گوید من یزدانم و کارش بزرگ کرد و او  
 کشته شود بدست پور هاشم و دال کشتی و او مردی بود که نام او بزرگ شود و  
 پایدار نبود و هر گونه عجبها نماید که کس حکایت نموده است نه از پیش و نه از پس و  
 از پروان آمدن تا بگلاک شدن او یک قران کم ده روز بود پس قران افتد اختران را  
 و بر برج جوزا و خداوند طالع اندر عقرب بود و چهار قران گذشته بود و ماه و برج  
 محل باشد و نه برهه سرطان و اقباب بخت و عطار دبا اقباب بود و دست خرم طوم  
 پیل کنوان سوی رامش بود و دست رود رامش سوی مرغ بود و دست شمیر  
 بهرام سوی مهر بود و دست خاک خورشید سوی نایب بود و دست کوهز بهر سوی  
 تیر بود و تیر روی بهرام دارد و محرق خواهد گشتن و ماه و بهرام بقابل اقباب  
 آمده باشد و دلیل کند که مردی پروان آید سبزه رنگ و که چشم و پای چپ  
 لنگ بود و دعوی کند که آفریده کارم و عالم بگرد و بر همه دنیا غلبه کند و همه دین  
 در آن را مسخر خویش کند و هر که بدین اندر نیاید او را بگلاک کند و بر همه کشور

کریم خان  
زید

مراد از  
از کاف محمد خان  
است

خاقان  
منصور محمد  
شاه

از کاف محمد خان

مراد از  
محمد شاه  
است



مراد  
ناصرالدین شاه

پایه جز بهشت تا زبان که برین تواند پس او ملک شود و از پس او از شهری مردی پادشاهی بشیند و پس  
رو و نیکو سیرت و بسیار ویرانها آبادان کند و در نزد چون و از جهان شود از پس او چند مردی پادشاهی  
از زمین ایران ملک و طوایف کند و جایگاه ملکانشان فرمان دهد و آخر آشوب افروزان و دین دراز گوشان پادشاهی  
کرد و دو مردمان پسر پادشاه و دال گشتی مقهور کند تا آخر یکی پسر و نیکو آمد از فرزندان  
او و جهان را بگیرد و باز مرگها آبادان کند و جهان از بدی پاک کند و بانگ نماز  
کند و عمر اوسه سال بود و از عالم برود و عالم از آن بماند و از شجره او بشیند از  
پس او بهشتا دق و همه بر رسم پدر و نیکو بسیار عجب پادشاهی باشد و روزگار ایشان  
از پسر و نیکو آمدن حربها و لشکر با و پادشاهی اندر جایگاه ایشان بماند با قصد  
پنج سال هر که فرمان ایشان برد ملک شود تا آخر فرمان افروزان  
برج ای و میرنج بجای و ماه بخت بود و میرنج بجز او ماه بسند و دست پسران  
کیوان سوی رانمش دارد و دست کتاب مشتری سوی بهرام دارد و دست  
سربریده بهرام سوی مهر بود و دست خاک مهر سوی ناپید بود و دست کتاب زهره  
سوی تیر بود و تیر سوی مشتری دارد از حد کیوان اندر گذشته بود و دلیل  
کتاب که ان پادشاهی کوچکی خورد افتد نام او سمنان و حکم بدست  
از زمان افتد و فتنه و آشوب بر خیزد و دشمنان پادشاه از مهر سوی روی ایران  
نهند و ویرانی کم بود که باران اندر افتد و سپاه بایران آید و بسیار گشتن بود و از  
هندوستان سپاه آید و مندل شاه ایشان بود و ملک بیکبار بگیرد و از زمین کرمان فرموسان  
و همان سپاه آید چون از قران یازده سال بگذرد مردی پسر و نیکو آمد که او را طالع است و او  
مشتری بهره دارد و مردی بود و سکون رئیس و بقدر سیاه بود و نیکو روی بود  
و از گوی پسر و نیکو آمد و زور مملکت بگیرد و رسم و آئین نو آورد و بسیداد کند و  
ملوک و طوایف را مقهور کند و پادشاهی بهشت کشور بگیرد و هر چه سپاه پیش او نیاید  
و نایستد و بسیار نقصان و غارتی اندر دین خمس هر از مای و از فرزندان او  
چهل مرد را بکشند و جهان بکم بود کی افتد و ویران شود و چون او بمیرد یازده

تن از فرزندان او بنشیند یک از پس دیگر هرگز که بدتر بود تا خلق جهان باشند  
 که مرگ باز زوخواستند از جور تا باز قرآن افکند ششم قرآن اندر خانه انی و خداوند  
 بخت بود و آفتاب بمقابل طلوع بود و عطار دو ماه هم انجامباشند و هر چهل بود و دست  
 تلج کیوان سوی شتری دارد و دست کوه شتری سوی مرغ دارد و دست  
 التلج مرغ سوی مهر بود و دست تلج مهر سوی ماهیست بود و دست کتاب ماهیست  
 سوی تیر بود و تیر با آفتاب بود و با ماه قمر ان کرده باشند و مادر وی کوه  
 دارد و واجب کند که مردی بیرون آید بطالع اسد از اقلیم ششم زیر که دانا و زکون  
 وی بر بیستی تمام جا بود و خوشی بیرون آید و مملکت بجز دو دین هزار مای قوی کرده  
 اگر یاد کنیم که چند کوه عجب بدید کند چنگ کوه نادشاه بدید آید مملکت خوش سری  
 شود و آنچه صواب آید بگویم تنگی بیاید اندرین قرآن از رود باز تپا بسیار و بدین  
 زردشتی بود و حرب کند هر کجا رسد دین در تازه کند پس مردی زرد موی  
 از فرزندان هاشم و دال کشتی او را دعوت کند و بدین خویش خواند و دین او بنزد  
 و حرب کند و پوزهاشم کشته شود و مملکت ایران بترکان افکند و پادشاهی بدین  
 سی و سه قرآن و ایشان بسیاری آئین نوازند بدان روز کار و دعویا کنند بدین  
 و هر مردی که نگاه کنی دینی دیگر دارد و دعوت دیگر کند و اگر جز این بگویم سخن دراز کرد  
 تا قرآن افکند آخر آن را انجامد بادی اندر ناسید انجامد و واجب کند که مردی  
 بیرون آید از ششم شهبان از سوی پدر و از تخم کیان از سوی مادر و دعوی کند بر  
 و برهان نماید بر هانی که گردان نهند مردمان او را و دین او بطبع بندزند و فلک  
 خویش از کشتند و تاریخ گمانه پاک کنند و از روزگار خویش تاریخ نهند و  
 مردی بود بقدر بلند و بموی مقتول و سیاه چهره و نرم و اواز بود و دین برسم دین  
 دارد و کسهای دیگر را برسم دین خویش باز دارد و دین خسرو انرا ستانید بود  
 و پس کس نبود که دین وی نپذیرد و دیگر دشت تا زیان دشمن که ویرانجالف  
 باشند و از همه افاق دین وی پذیرند و نام وی سلیمان بود و پیش از این

وی شهر شتر بر زمین رو شود و آنجا نذر بود از نور دینی خشک شود و چون این عمل  
 دیدی بنگه و آنکه مراد است که دین بر رسم بازنده کند و دین سرخ شبان با هوادار و  
 دراز گوش و مهر آرمای همه خراب کند چه بتین و چه برهان و در دین خویش انبار و  
 کارش از پس او قوی گردد و بماندن بادشاهی سیصد و هفتاد و دو سال و در  
 آنها همه یادان کند و هر روزی قوی گردد تا باز قرآن اشد اختران را بخانه اش  
 که او را اصل خوانیم و زهره انجا بود و خورشید شور باشد و تیر بخور و مرغ بدلوود  
 دم موش کیوان از سوی ریش بود و دست جامه زنان ریش سوی  
 بهرام و دست تمشیر سوی خورشید بود و دست دوات و قلم خورشید  
 سوی ناپید دارد و دست کتاب ناپید سوی تیر روی با قباب دارد و بمقابله با  
 باز بره بود و بنگه و آنجا نذر خویش دلیل کند که مردی بیرون آید از زمین تا زین  
 از فرزندان پاشم و دال گشتی مردی بزرگ هر بزرگ تن و بزرگ ساق و  
 بر دین جز خویش بود با ساه بسیار روی بایران نهند و آبادانی کند و زمین  
 و او کند و از دادوی باشد که گن بایش آب خورد و مردم بسیار شوند و عذر  
 باز بر آری کشد و باز گردد و چنانکه مردی بود که او را نجا فرزند بود و نواده خاصه  
 اندر آنوقت که قرآن بخور بود و اقباب بایشان بود و کوه و دشت پراز مردم  
 شوند و پراز حیوان شود و کتابهای کسان همه بجای آرند بمان تازه شود و همچون  
 عروسی شود و همه کس بدین مهر آرمای باز آیند و عروا شوب از جهان بخرند  
 چنانکه فراموش کنند که چون سلاح باید داشتن و اگر صفت نیکوئی او کنتم بخ کرد  
 این زمینگانی که ما بدو اندریم شایان افوشه باش جان کشانه است و چون با س  
 دیده است و پند و کارش نیک بیکه خوش خوش کند ران و نیکو کار باش  
 باوی بسازد که اگر او با تو سازد اندوه سود ندارد و اکنون که اسفند مار شد شور  
 بهمن به شمنان بر یکبار تا ختمت روشن شود و کین خواستن و شخت و تاج بهمن  
 بسیار دل بجان فریبد بسیار که جای ما خدین کوزه خالی خواهد بود و باینجه

و آن است

دلیل

مراد باین  
 زین بنگه  
 از شتر بر زمین  
 که اکنون غنیت  
 دارند

خرمی که ایشان را بود در روزگارشان هم بسزوا بد آمدن پس چون قرآن افتد  
 افتد اختران را بنحانه خالی که نور خوانیم و خداوند خانه او انجا بود و مهربان بود و مرغ  
 بقرب بود با ماه عطار و محرق بود و دست خرطوم پیل کرمان کیوان سوی مشتری بود  
 و دست کتاب مشتری سوی بحیرام بود و دست آتش مرغ سوی اقباب بود و  
 دست رود زهره سوی تیر بود و تیر محرق بود و ماه ببلبله بود و لیل کت است  
 بهم خرمی که پیرون آید مردی یک چشم با سپاهی اندازد و از ناحیه عرب دعوی  
 کند که من پیغمبرم از خدای غر و جل باز گوید که من خدایم و بسیار خلق را با ک کند و پس  
 ویرانی کند و از تخمه هزارهای کس را مانند همه کس آبچشد و نام دین تازی کم شود  
 و جهان بکم بود کی افتد و زمانه آید از آن سست تر نبود و هر چه از و قلم کرده است  
 و قلم بر آن رفته بخران نبود که وی حکم کرده و این مرد بر بانی عجایب آرد و گنجها  
 هست پدید آید و برادر دو پادشاهی هفت کشور بکشد و ایند غر و جل بنا با و فرزند  
 و فرزند آن را از روزگار و دعوت و قوت بزرگ شود و چون او بشود فرزند  
 او بهمان رسم بنشیند بچاه و شش مرد و رسم آرد پای کنده باز آید و بنده با و بنویسد  
 بسیار شود و هزار و پانصد پادشاه پیرون آید و اندر مدت او مقصد بسیار بود که  
 بدست ایشان بود و بحکس باد و لت ایشان پسند نبود تا قرآن  
 افتد اختران را اندر خانه ای که حوت خوانیم و طالع خرچنگ بود و ماه انجا بود و  
 و زحل بخت باشد و اقباب بقوس مرغ و عطار بقرب زهره ببلبله باشد  
 و دست خرطوم پیل کیوان سوی مشتری دارد و دست تاج مشتری سوی  
 اقباب بود و دست کوبه زور شید سوی زهره بود و دست تاج زهره سوی  
 تیر بود و تیر روی مهر دارد و از رنجش مرغ اندر کند شت بود و ماه مار  
 استقبال کند و لیل کت که مردی پیرون آید کرد روی و نیکو نام و شیرین  
 حدیث و از تخمه آلان دیگر دوستان مردی بود راست حدیث پیرون آید  
 و ملک از این جهانان بر د جهان از ستمکاران باز ستاند و آبادان شد

نور

زهره

زهره

زهره

و دو یک درگاه میر و آن سپاه پراکنده شود و صرب و کشتن بود که آسایمی به  
 خون گردد و هفت سال یکی باشد و مردم مانند الا اندک مایه و کس را نه مملکت  
 یاد آید و در پیشه و نه از کس کردن و نه از شادی کردن و جهان ضایع و بی  
 خداوند بماند سی و پنج سال تا باز مردم تولد کند و یکان یکان پدید آیند و  
 ویرانی آبادان گردد و وقت مردی بیرون آید از تخمه سمندان و یاد شای کچر  
 و رسم نو آرد و پیری و جود نو فرماید و نیک خواه بود ایمنی بود و جهان بجز  
 خوردن و خفتن چیزی دیگر ندانند و کار روی نباشد مگر اندکی بنام تسدید  
 کردند از دین به خدا ویرا و پیغمبری را بحقیقت دانند و سه قران و کمال این  
 پادشاه برید پس میر و از پس او چهارتن از تخمه او بنشینند و آخر شان یکی بود که  
 پادشاهی بسبب او نیست شود بقرانی که اختران را بود بخانه او اول از جوت  
 و خداوند خانه با کیوان یکی باشند و طالع آن قران اسد بود و مهر تاثیر بخا  
 بود و ماه بامریخ بسبب بود از هر جبهه با صل باشد و دست دم موش بر تاج  
 سوی راستش بود و دست تاج مشتری سوی بهرام دارد و دست اش بر  
 سوی چپ بود و دست کوهر نایب سوی تیر بود و تیر روی بر امش دارد و از آن  
 گذشته باشد ماه بامریخ بود و بخانه زهره اندر و لیل کند که مردی بیرون  
 آید از اقلیم تخم از الان و دعوی کند به پیغمبری و دینی ضعیف آرد و بر باغی دارد  
 بزرگ و خوشیستن به صورتی بر دمان نماید و بدین خویش انباز کند و تیر و قومی کرد  
 آیند و دعوت او با اقلیم تخم و ششم برسد و کارش بلند شود و آخر کشته شود و بر  
 فرزندان موید بر لب رود سرخان بشری که باند مردم یار خوانندش و دیش از  
 پس او دیر نماند و از بیرون آید شش پلاک شدنش پست و هفت سال بود و  
 کشد او را بهر نیک بیک کوشش کم دین و از پس او صد و دو سال اندک  
 قران افتد اختران را بسبب زهره انجا بود و مریخ و تیر لعقب باشد  
 و ماه با قناب باشد و قوس بود و دست زحل که سر بریده دارد سوی مشتری

باشد و دست تاج شتری سوی بهرام بود و دست بهرام که سربید و دارد سوی  
 نه بود و مهر دست کتاب سوی نایبید دارد و نایبید دست و روسوی تیر دارد و تیر  
 سوی آفتاب دارد و برج نحس بود و ماه بخداوند خویش بخنده بود و دلیل  
 کند که مردی بیرون آید که طالع او اسد بود و خداوند طالع انجا بود و مرغ بخانه  
 پنج میاید و بسیار خلق را بکشد و این را خراب کند و صورت پرستی فرماید  
 پس خلق را بخوشتن بخواند و پس از آن هر کتری متری خویش را بخواند و ندی  
 خویش دارند و از بزرگی ایند یاد میکنند و مرک این مرد بر بست بود و چون او شود  
 بر آید صورتها کند و صورت میزان خویش و آن صورتها پرستند و هر که چنان  
 کند ترا هلاک کنند و تا نماند جای کسی بخن ان بود و دیگر مردم خدا می غر و جل  
 فراموش کنند و صورت پرستی کار کنند بعدت سید و بجه و چهار سال  
 و بسیار مردم بیرون آیند بدین ایشان و هر کجا کسی شناسند بخلاف دیگر خویش  
 همه را هلاک کنند تا کسی نماند که خیری داند و بد حال روزگار همیشه راند و بدی  
 بر بدی بی زیاده شود و شرم از میان بر خیزد تا جان کرد که آشکارا اندر  
 میان راه مرد با زن کرد و در روزگار مستولی بشود و بروزگار تنگ آید  
 آیند هلاک عالم را و برهان باز دهد چنانکه از خرواری بجه خروار باشد و کس را نه شرم  
 و نه تماردین چون این علامتها دیدی بدانکه گاه پسری شدن عالم است  
 شایا تا بمخوازه نامت بر مفرید باد و دانش و زیرکی که ایند تالی ترا  
 داده است بر نخو است تو بد باد و زندگانی در از چندیکه تو خواهی گفتم از این  
 پس بدشت باز ناگاه طوفان دیگر بهمان مثلش کان طوفان بود و از آن  
 گذشته پنجاه و پنج سال حکم کردم تا پنجاه و چهار صد و چهل سال و انچه واجب  
 بود یاد کردیم بطاقت و توانائی خویش خدای غر و جل داننا تراست تا علم خویش  
 ولیکن بر آن دلایل که مردمان پیشتر یاد کردند تا تاثیر باندازه خویش خبر بگویم  
 آخر این اختران کرد و اینست بخانه خرنجک اندر و آفتاب انجا بود

با ایشان و طالع هم غرق چنگ بود و میخ بدو بود و زهره و عطارد قران کرده باشند  
 شور و ماه بخت و دست سربیدگیوان سوی رمش بود و دست کتاب مشتری  
 سوی میخ بود و دست آتش میخ سوی آفتاب بود و دست خانه زنانه مهر  
 سوی ناپسند بود و دست شمشیر زهره سوی تیر بود و تیر روی بافتاب دارد و  
 بازهره یکجا باشند و ماه بقابل طالع بود از ثور گذشت و او تا دطل میخ  
 بود و لیل کت یک بگرداند زمین را چنانکه بادل بود و پروردگار فریدون  
 و شهرهای ایران و توران و مازندران و میروز و مومنان و بتلان و سیستان  
 همه را آب گیر و هلاک شود هر چه هست از جنده و پرند و جان دریا که در دنیا  
 وقت که مردی پیرون آمده باشد چشم سکین که چنانکه خلق را نپنهان و آشکارا  
 به نردان خواند و کس او را اجابت نکند آخر اندر روز اسفند از نده ماه فروید  
 بکشد و عذاب خدای عزوجل بناید و ویران کند کوههای بلند را و هلاک کند  
 چندین تخمهای بزرگ را نه زمانه مانده جهان و از این پس نگر نیستن و گفتن  
 کند و شیخ را یافتن بدان مقدار که طاقت من بود کفتم و فرمان شاه بجای آوردن  
 و آنچه نزدیک بود از دانش بجای آوردم اکنون شاه پادشاهی و دواز  
 جهان بستان و توشه خویش از این برای فانی بردار و پشت بر این جهان  
 فریخته نماند و دست از این حالهای گمرونده بی کام فرو منبر هیچ حال بدین  
 مباحش و هر چه توانی نیکویی کن جز نیکویی با کس نماند مگر که نیکی کند رضای عزوجل  
 بیاید و منت و شادی و غرضی جاودانه رسد و هر که بدی کند و پشت برین جهان  
 غدار باز گذارد و خشم خدای عزوجل و بحسرت عذاب جاودانه اندر افتد و در حکم  
 رحمت و بخشایش خدای عزوجل پشتر است از همه کردارها و لیکن آنچه بنکار  
 فرموده است از طاعت و بنده کی کردن و دعا کردن و با هر کسی نیکویی کردن بحد  
 و توانش بجای باید آوردن و هر وقت و هر ساعت کوشش را بر گذاشتن تا از  
 جمله نادانان و غافلان نباشی و توفیق از خدای عزوجل خواستن همه کاری را

او بخانه است بر بندگان خویش سزا باشد تو در بر نری و بشادی و پیروی

### قاعده در پیدا نمودن بستان شبانه روز

ساعت تمام روز را اگر اجتماع در روز واقع شود و ساعت تمام شب را اگر در شب واقع شود و قیمت کنند تا خارج قیمت اجزاء ساعت مجموع این روز شود اگر ساعت روز را قیمت کرده باشند اجزاء مجموع ان شب شود و اگر ساعت شب را قیمت کرده باشند و بعد از آن ملاحظه فرمایند اگر اجتماع نهاری بود اجزاء ساعت مجموع این روز را بر ساعت اجتماع قیمت کنند تا خارج قیمت معیار بستان شود و اگر اجتماع لیلی بود اجزاء ساعت مجموع ان شب را بر ساعت اجتماع قیمت کنند تا خارج معیار بستان شود و بعد از آن روز یا آن شب که نوبت بستان بوی رسیده بر دوازده قیمت کنند خارج که اجزاء ساعت مجموع آن روز یا آن شب است بر معیار بستان که ورقوق غنم ضرب کنند حاصل ضرب بستان آن روز بود اگر نوبت بستان شب رسیده باشد و الله اعلم مثلاً ساعت بستان شبی که اجتماع در ان شب میشود یا بستان دقیقه این را بر دوازده قیمت کردیم خارج قیمت آن دقیقه شد اجزاء ساعت مجموع شب مذکور است ساعت اجتماع طوط اجزاء مذکور را بر این معیار بستان اجتماع قیمت کردیم خارج قیمت آن کفتم این معیار بستان است بعد از آن روز شب که نوبت بستان بوی میرسد ملاحظه کردیم دیدیم که بستان دقیقه این را بستان دقیقه را بر دوازده قیمت کردیم خارج قیمت آن دقیقه شد یعنی آن دقیقه که اجزاء ساعت مجموع این روز است نوبت بستان که بوی رسیده است بر معیار که بستان آن دقیقه است ضرب کردیم یا آن ثانیه شد این ساعت بستان روز مذکور است که روز شب بوده باشد **تسبیح** مخفی نماید که اگر ساعت اجتماع در اول شب واقع شود یا اول روز محتاج باین عمل نیست وقت مباشرت شروط طاعت وی هفت است اول باید تسبیح در محل طاعت و میز آن وجوبی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی نشاط و تعالی قوه دویم جدا باید کرد

یاب

تسبیح

مباشرت وقت



تا قسم متصل بود بر بهره که آن دلیل بود بر خرمی و زیادتى شوه سیم باید که ماه  
 ناظر بود بر پنج و بنظر دوستی که آن دلالت بر قوه تمام کند چنانچه بر هم بهتر آن  
 باشد که وقت سر از بر منصرف و بر بهره متصل و عکس نیز نشاید چنانچه اگر با قباب  
 متصل باشد دلیل بود بر دیگر باره رغبت کردن و از دنیا محبت و کثرت لذت  
 سیم اگر خوانند که فرزند پیدا باید که قسم در برج حقیق باشد که آن  
 جز او اسید و سبب است و طالع نیز بر برج حقیق و قسم از سعدین ساقط  
 به قسم اگر قدر و روح بود لذت زیاده باشد خصوصاً نظر شتری نیکو حال و  
 در برج نیکو زمین خاصیت دهد اما در برج آتشی زهرالذت و نشاط و خرمی منفرد  
 و مخدورات وی دو چیز است اول نشاید که قسم متصل باشد بر صل که آن دلالت  
 کند بر سستی و انقطاع و دوم باید که زحل در سابع نباشد که آن دلیل بر تباہی  
 و خلل بود و الله اعلم بالصواب

### خاتم

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰۃ علی سیدنا محمد و آله اجمعین برابر باب آخر و  
 و ذکا پوشیده و ستور نماید که این کتاب عظیم المثل چون نادر و کمیاب  
 بود و مکرر از جهات و اطراف از این بنده دوستان و احباب طلب  
 خواہش این نسخه شریف را می فرمودند و متبادر تخاص و تجسس بر آمد تا بنظر  
 عالیشان سلاله الانجاب اقامه فرموده علی نشی سیرازی کاتب خود این  
 کتاب از کتب خانہ حضرت امانزادہ واجب التحظیم التکریم سید امیر احمد بن  
 موسی کاظم الملقب بشاہ چراغ علیہما السلام بدست آورده و بدقت ترجمہ  
 نموده و توضیحی از موزات و اشکالات آن نموده در کمال اتمام بر پرور طبع و طبع  
 جفری در آورده امید که انشاء الله تعالی منظور نظر طالبین گردد و چون این بنده را  
 بدست آوردن و ترجمه این کتاب را کشیده اند بموجب قانون ۲۵ رجستر شده  
 کسی حق طبع و چاپ کردن را ندانسته باشد شہر دادی

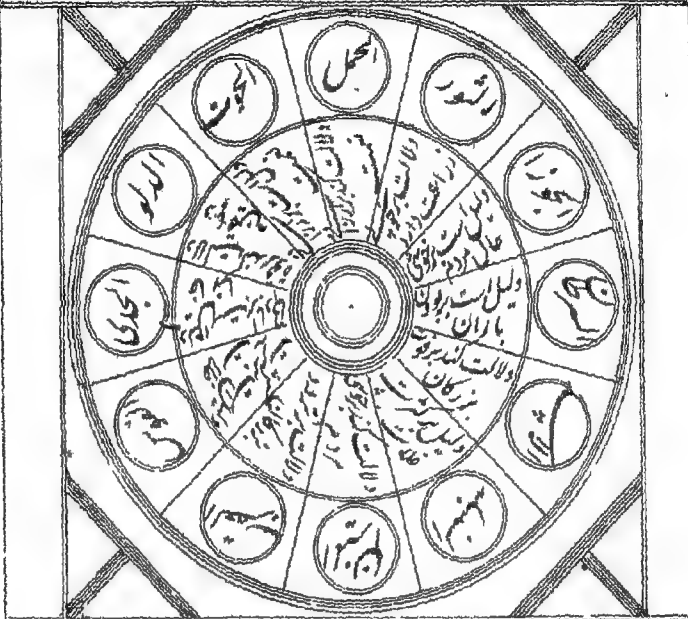
هو الله عز وجل

زاجات متعلق بكتابتها  
حليم القاض الكمال والعالم  
القابل في الرياضات والعارف  
بأحوال الثوابت والسارات السماوية  
القايد لأهل الزيج والرصد والواقف بقون علومها  
الخريرية المحمدية المحاسب جاسب بن لاسب  
كه بنسب واهتمام جناب فخر الانجاب وفريد الاطياب  
اقامير محمد ملك الكتاب بزبور طبع نسيه  
مطبوع منقطع واراسيه كرويد در بند  
معموره بكني در مطبعة گلزار حسن  
چهارم شهر شوال المكرم من  
الهجرة النبوية صلوات الله  
عليه وعلى آله والجميع  
١٣١٢







[illegible]

از حضرت رسول بنقل است که در سالی بیست و چهار  
روز سخن است از امرهای دوزخ که درین ایام از دست  
بجوید و بداند و اگر سرآمدین روز بسیار شود و  
هر قدر جتنی بشناسد خشک شود و هر که بخنجر روز نشسته  
شود و اگر بفرزند و بزرگدود و اگر خفت و سگاح  
کند عرویس و داماد شود و هر کار که مشغول  
نمایند تمام نشود باید که احتیاط  
تمام نمایند و روزهای منجوشه  
در بر سر ما دانست

ب	و	ا	حرم
ج	و	ا	صفر
د	و	ب	ربیع الاول
ح	و	ا	ربیع الثانی
ا	و	ب	جمادی الاول
ب	و	ب	جمادی الثانی
ج	و	ا	رجب
د	و	ح	شعب
هـ	و	ط	رمضان
ر	و	ب	شوال
ط	و	ب	ذی القعدة
ر	و	و	ذی الحجة

۱	چون ساعت از روز بگذرد	م قدم میشود
۲	ساعت بگذرد	پ قدم میشود
۳	ساعت بگذرد	ع قدم میشود
۴	ساعت بگذرد	ه قدم میشود
۵	ساعت بگذرد	و نیم قدم میشود
۶	ساعت بگذرد	ا قدم میشود
۷	ساعت بگذرد	ب سایه بر طرف شود
۸	وقتی که سایه میل کند بدو طرف	
۹	چون سایه بیک قدم رسد	۱ ساعت از زوال گذشته میشود
۱۰	نیم رسد	۲ ساعت گذشته میشود
۱۱	۵ قدم رسد	۳ ساعت گذشته میشود
۱۲	۷ قدم رسد	۴ ساعت گذشته میشود
۱۳	۹ قدم رسد	۵ ساعت گذشته میشود
۱۴	۱۱ قدم رسد	۶ ساعت گذشته میشود
۱۵	۱۳ قدم رسد	۷ ساعت گذشته میشود

در میان معرفت غالب و مغلوب بقول حکیم و ارسطاطالس

ارسطاقلیس بن نقومایس باقونی وزیر حضرت ذوالقرنین بود و حکام  
غالب و مخلوب را از برای او وضع کرد و چون اسکندر لشکر بحار به  
دشمن میفرستاد و با کسی داوری و منازعه داشت اسپم او را  
حساب میکرد و با خیم و غلبه و فخر از آن شخص میکرد پس گاه مجاری  
و دو قوم واقع شود و یا کسی منازعه و جدال داشته باشد و خواهد که نزد  
حکام یا قضاة رود باید که اسپم هر یک از حجتان را جدا کند و باید  
جمل حساب کند و نه طرح کند تا آنچه از اسم طرفین بماند و سزاوار است  
که اسم بر اسپم و بحق و هرون الف را وضع نماید و القاب کنیات  
صفات و تعریف حساب بکنند و اسم مرکب که در میان عجم  
متعارف است محمد علی و محمد حسین حساب کنند و بعضی بر آنند که قاف  
را در اسم واحد هر گاه در روز مولود داشته باشند و تعریفات مثل  
اقاحسین و آقاخان و باباخان و حاجی خان و قاضی خان حساب  
کنند هر چند قاف و خان تعریف باید حساب کرد و هر غالب و مغلوب  
که از روز آدم تا بحال بوده همیشه باین حساب درست آمده است  
و دلیل بر این اسم داود علیه السلام است و جالوت در اسم داود  
شش میماند بعد از طرح یکی از او این و از اسم جالوت هشت میماند  
و شش هشت غالب است و از حضرت موسی شش  
نیماند و از فرعون علیه اللعنه یک میماند شش بر یک غالب است  
و از اسم لاکو خان دو میماند و از اسم ختم مالک که خلیفه بنی عباسی است  
چهار میماند و دو غالب است بر چهار و این حساب اوضح نموده اند مگر  
اصل صحیح قدیر از خواص علماء و طبایع که اول آن مشوب است



[illegible]

جدول اختیارات علی حلول الکواکب فی الحدود

در اختیارات کو اکبر در حدود یکدیگر برانجمله که تذکره دشمن باطنی آورده انوقت باشد که  
نیک حال و قوی باشند و آنرا شهادت بود در طالع و ماه و سیم السعاده با چون بد حال و  
منهوس باشد باید که بریزن گشت از کارها که ذکر کرده شود و از جمله حدود این چهارت بر حدود  
مقربان نهاده و کار برکت بخورده و کرده و لی ساخته برین جدول تا این است و ده گانه که در مکتوبات علم

[illegible]

[illegible]

جدول مطالعہ بصری و نجات الہیہ									
حجۃ	نہجۃ	حجۃ	نہجۃ	حجۃ	نہجۃ	حجۃ	نہجۃ	حجۃ	نہجۃ
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰
۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲
۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳
۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴
۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵
۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶
۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷
۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸
۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳
۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴
۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶
۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷
۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹
۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰
۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸
۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹
۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰
۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱
۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳
۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴
۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵
۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶
۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷
۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸
۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱
۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲
۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳
۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴
۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶
۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷
۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸
۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

تیسرے جدول مطالع البروج پنجاب الہیستوا					
س	ج	ق	ز	د	ا
ص	ص	ص	ص	ص	ص
ق	ق	ق	ق	ق	ق
ا	ا	ا	ا	ا	ا
۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰

جدول انجرائیک ساعت حقیقی بتقویم پسر کمرند

الدرجات	ک	ج	ج	ج	ج	ج
۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۱۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۲۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۳۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۴۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۸	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۵۹	۰	۰	۰	۰	۰	۰
۶۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰

یقیناً جدول احبہ را یک ساعت تقویم پیش گیرند

[illegible]

جدول سیر اقیاب در دقایق ثبت که غیر و البعد و پاعات بعد از انجام معلوم گنند

دقایق	ز	خ	ظ	س	سا	سب
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰



[illegible]

خارجیت بنائے اور لوگوں کو کسب و کار سے اجازت نہ دی کہ وہ اس سے اجازت حاصل کر کے اس سے کسب و کار کر سکیں۔

الحداد وكتب في سنة ١٢٠٢

[illegible]

الم

حضرت اسکندر این جدول را تعین نمود و اندتا و را علم یافتی انصاف بر پس حاصل کرد و دو پانچس  
مصاحبت و مصداق نمیکرد مگر آنکه بانی جدول نظر میکرد و طریق چنان است که نام دو خصم یاد و  
دوست باین نامیکه شهوت است هر یک را اعلی به حساب جمل حساب و نه نه طرح نمایند و آنچه از یک  
تا نه بماند درین جدول رجوع فرماید از اثقات جدول اول عدد معلوم کرد و جدول این است

والله اعلم بالصواب

[illegible][illegible]

[illegible]

جدول معرفت سمت قبل بحسب ارتفاع نظر وقت دم بعض بلد هرات شرح مولانا عبد العزیز

[illegible]

که در مقام درج اول - سلطان امان در پست و آخر قرار آید و از خارج غل غل بصداء در کعبه عز علی بگفت باشد علی بن ابی طالب را این جد و آل که بجز در قضیه این موضوع است شفا شد ندارد

که مستحق باشد یا که باطل قدم اینان نیست بر بسکه در برابر آن مجرم است  
ز راه و حیات بر وی که شمس را باشد اقلع تو که داد است هر که از انقیاع عریانی مان عیان است بر سر سطح کھس

جدول ساعات وصول كف الخشب بنصف النهار في برتاريخ جلالی													
الایام	من وین	اردی بهشت	سن و ارد	شهریاد	مرداد	مهر	مهر	آبان	آذر ماه	دیماه	بهمن ماه	انصف سال	درج
۱	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۲	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۳	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۴	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۵	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۶	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۷	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۸	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۹	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱۰	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱۱	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۱۲	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۱۳	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۱۴	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۱۵	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۱۶	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۱۷	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
۱۸	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۱۹	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۲۰	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۲۱	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۲۲	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۲۳	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۲۴	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۲۵	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۲۶	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۲۷	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۲۸	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۲۹	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۳۰	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱

جدول نقل الشان في السجل المسمى بـ									
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
١٠	٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣	٢	١
١١	١٠	٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣	٢
١٢	١١	١٠	٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣
١٣	١٢	١١	١٠	٩	٨	٧	٦	٥	٤
١٤	١٣	١٢	١١	١٠	٩	٨	٧	٦	٥
١٥	١٤	١٣	١٢	١١	١٠	٩	٨	٧	٦
١٦	١٥	١٤	١٣	١٢	١١	١٠	٩	٨	٧
١٧	١٦	١٥	١٤	١٣	١٢	١١	١٠	٩	٨
١٨	١٧	١٦	١٥	١٤	١٣	١٢	١١	١٠	٩
١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	١٤	١٣	١٢	١١	١٠
٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	١٤	١٣	١٢	١١
٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	١٤	١٣	١٢
٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	١٤	١٣
٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	١٤
٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥
٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦
٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧
٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨
٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩
٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠
٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١
٣١	٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢
٣٢	٣١	٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣
٣٣	٣٢	٣١	٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤
٣٤	٣٣	٣٢	٣١	٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥
٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١	٣٠	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦
٣٦	٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١	٣٠	٢٩	٢٨	٢٧
٣٧	٣٦	٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١	٣٠	٢٩	٢٨
٣٨	٣٧	٣٦	٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١	٣٠	٢٩
٣٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١	٣٠
٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٥	٣٤	٣٣	٣٢	٣١
٤١	٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٥	٣٤	٣٣	٣٢
٤٢	٤١	٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٥	٣٤	٣٣
٤٣	٤٢	٤١	٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٥	٣٤
٤٤	٤٣	٤٢	٤١	٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦	٣٥
٤٥	٤٤	٤٣	٤٢	٤١	٤٠	٣٩	٣٨	٣٧	٣٦
٤٦	٤٥	٤٤	٤٣	٤٢	٤١	٤٠	٣٩	٣٨	٣٧
٤٧	٤٦	٤٥	٤٤	٤٣	٤٢	٤١	٤٠	٣٩	٣٨

جدول مطالع عرض میدان وساعات طلوع و بیروج در بلدان

[illegible][illegible]



صورت و شرح و شطوای جناب ستطاب خطای نصاب  
 معارف آداب کشف الحقایق و الرموز مفتاح خزین القلوب  
 الکوز قلیب العرفاء و زبدة الازکیاء الذی عجز عن تعدد لسان الفضا  
 و الادب ایاقا میرزا جلال الدین محبت المللق محمد الاشراف متو  
 بقعه مطهره منوره اما مراده واجب العظیم التکریم حضرت سید اکبر  
 ابن موسی کاظم علیهما سلام فیهما الالف التحیه و الاکرام که در آخر  
 این کتاب که از شیراز جنت طراز فرستاد اندر مرقوم فرموده  
 و بخاتم شریف شان مزین و مرسوم است

هو  
 حب النجاشی جناب تنقی الاوصاف و القاب آقای ملک الکتاب  
 بفرمایش آقای ولایت ثار آقا میرزا سپید علی و فقه الله مدیح  
 یرضی آقای میرزا محمد علی خالوزاده در کمال محبت بخط خوش خود نوشته  
 باهتمام برادر هریر و میرزا ابو الفضل آقای این میرزا ابراهیم و آقای  
 محمد رضای اهل کمال و ادراک خاصه این فن شریف بنهایت دقت  
 مقابله فرموده اند از شرایط آنکه چون فقیر حق خود را و گذار باقی آقای  
 میرزا سپید علی کرده ام ایشان میساید در انطباع و منفعه فرست  
 این کتاب ستطاب کیست که شنبه با آقای ملک الکتاب سلمه ما الله  
 و دیگر حق انطباع ندارد و باید آفستاء علیه چند جلدی میاید بخوان  
 برای دوستان اهل و لا کمر بستگان حضرت مولی و بشکان  
 منسوبان آنشانی از انطباع بروی ارسال فرمایند مورت دعا میخیر  
 تبارخ من است محل مبارک  
 ایشان است

۱۳۳۳



Aligarh.  
 14 cm



CALL No. { ۵۲۰ } ACC. No. ۱۳۳۳۸

AUTHOR جاسب احسن

TITLE جاسب نامہ

۵۲۰ ۱۳۳۳۸ ج ۱۱ ج

جاسب نامہ

THE ...

Date	No.	Date	No.
NOT TO BE RETURNED PERSIAN SECTION			



## MAULANA AZAD LIBRARY

### ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

#### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

